

افشاگری عجیب از جنایات جنگی نظامیان انگلیسی در عراق و افغانستان پس از ۲۴ سال

ناتوهای روان پریش

۲۴ سال پس از حمله آمریکا و متحدانش به افغانستان، حالاگزارش‌های افشاگرانه جدیدی در پی بی‌سی منتشر شده که روایتی وحشتناک از جنایات جنگی نیروهای انگلیسی در جریان حضور در جنگ افغانستان ارائه می‌دهد. حمله آمریکا به افغانستان با ادعای تلاش برای نابودی القاعده و حذف طالبان از قدرت انجام گرفت، اما در عمل طیف وسیعی از مردم غیرنظامی افغانستان و ازجمله زنان و کودکان را هم هدف قرار داد. انگیزه بی‌بی‌سی از انتشار چنین گزارشی علیه نظامیان انگلیسی روشن نیست و طبعاً نمی‌توان آن را انسان‌دوستانه یا با دغدغه‌های حقوق بشری دانست، اما در هر حال اطلاعات جالب توجهی از جنایات‌های جنگی بخشی از نیروهای نظامی انگلیس در عراق و افغانستان برملا می‌کند. این افشاگری باعث واکنش دولت طالبان شده و آن را تأییدی بر ادعاهای پیش از این، در مورد جنایت نیروهای ناتو علیه مردم افغانستان دانسته است. کاربران ایرانی هم به براندازان ذیل این گزارش گفته‌اند که نتیجه حمله نظامی به ایران هم رقم خوردن چنین جنایاتی علیه مردم عادی است و جنگ محدود به چند نیروگاه و پادگان و انبار موشکی نخواهد بود که تازه همان هم ثروت مردم ایران است.

افشاگران این گزارش تعدادی از نیروهای ویژه سابق انگلیس هستند که روایت‌هایی عینی از جنایات هم‌زمان خود را برای اولین بار ارائه می‌دهند. آن‌ها می‌گویند شاهد بوده‌اند که چگونه اعضای «اس‌ای‌اس» (نیروی ویژه هوایی) و «اس‌بی‌اس» (نیروی ویژه دریایی) افراد غیرمسلح را در خواب به قتل رسانده‌اند و بازداشتی‌های دست‌بسته، ازجمله کودکان را اعدام کرده‌اند.

گرچه همواره از سوسی برخی مقامات در افغانستان و عراق با فعالان رسانه‌ای کشورهای نزدیک به آن‌ها ازجمله ایران، نسبت به جنایات نظامیان غربی در افغانستان و عراق گزارش‌های خبری یا تحلیلی منتشر می‌شُد، اما این اولین بار است که یک گزارش توصیفی دقیق و عینی، آن هم از زبان خود نظامیان انگلیسی در این زمینه منتشر می‌شود و اولین بار است که نام اس‌بی‌اس، یگان ویژه نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا که از نخبه‌ترین واحدهای عملیات ویژه هستند، در ارتباط با اعدام افراد غیرمسلح و زخمی مطرح می‌شود. نیروهای ویژه مثلاً برای محافظت از سربازان بریتانیایی در برابر جنگجویان طالبان و عاملان بمب‌گذاری، به افغانستان اعزام شدند، اما در عمل مقابل غیرنظامیان ایستادن و آن‌ها را کشتند.

کشتن بی‌گناهان، روال عادی شد

یکی از نظامیان سابق انگلیسی که به عنوان عضوی از نیروهای اس‌ای‌اس در افغانستان حضور داشته، تعریف کرده: «آن‌ها پسری کم‌سن را دستبند زدند و به ضرب گلوله کشتند. او به‌وضوح یک کودک بود، حتی نزدیک به سن جنگیدن هم نبود.»

شاید تصور شود این ماجرا فقط «یک اتفاق» بوده است، اما همین فرد تأکید دارد کشتن افراد بازداشت‌شده به‌تدریج به «روایی عادی تبدیل شد» و ادامه می‌دهد: «آن‌ها افراد را می‌گشتند، به آن‌ها دستبند می‌زدند و سپس به آن‌ها شلیک می‌کردند» و بعد از آن، دستبند پلاستیکی را می‌بریدند و کنار جسد



«یک تپانچه جاسازی می‌کردند.» جاسازی تپانچه در واقع نوعی صحنه‌سازی برای موجه نشان دادن قتل این افراد بوده است.

نظامیان حامی صلح یا قاتلان روان پریش؟

نیروهای ویژه مثلاً برای محافظت از سربازان بریتانیایی در برابر جنگجویان طالبان و عاملان بمب‌گذاری و طبق ادعای خود برای آوردن صلح، به افغانستان اعزام شدند، اما در عمل مقابل غیرنظامیان ایستادن و به شکلی روان پریشانه آن‌ها را کشتند. یکی از این افشاگران نظامی که در اس‌بی‌اس خدمت کرده، گفته این یگان دارای نوعی «ذهنیت گروهی خشن» بود و رفتار آن‌ها را در عملیات‌ها «وحشیانه» توصیف کرد. او معتقد است آن‌ها به لحاظ روانی دچار مشکلاتی بودند: «من می‌دیدم آرام‌ترین افراد ناگهان تغییر می‌کردند و نشانه‌های جدی روان‌پریشی بروز می‌دادند. بی‌قانون شده بودند. احساس می‌کردند هیچ‌کس نمی‌تواند به آن‌ها کاری داشته باشد.» مطابق گزارش بی‌بی‌سی، یکی از سربازان سابق که در نیروهای ویژه اس‌ای‌اس خدمت کرده، با اشاره به افرادی که پیش‌تر بازداشت و سپس آزاد شده بودند، می‌گوید: «اگر اهدافی قبلاً دو یا سه بار در فهرست ظاهر شده بودند، ما به قصد کشتن آن‌ها می‌رفتیم. هیچ تلاشی برای دستگیری آن‌ها نمی‌کردیم.» او ادامه می‌دهد: «گاهی اوقات مطمئن می‌شدیم هدف را درست شناسایی کرده‌ایم، هویت او را تأیید می‌کردیم و سپس به او شلیک می‌کردیم. بیشتر اوقات واحد عملیاتی می‌رفت و هرکسی را که آنجا پیدا می‌کرد، می‌کشت.» یکی از شهادهانی که در یگان اس‌ای‌اس خدمت کرده بود، گفت کشتن می‌توانست به «کاری اعتیادآور» تبدیل شود و افزود برخی از اعضای این یگان نخبه در افغانستان «مفتون این احساس شده بودند.» او گفت «تعداد زیادی قاتل روان‌پریش» آنجا بود. یک سرباز سابق نیروهای ویژه از عملیاتی



می‌گوید که در آن امدادگری در حال در مان فردی بود که تیر خورده بود اما هنوز نفس می‌کشید. «بعد یکی از نیروهای ما به سراغش رفت. صدای شلیک آمد. فرد زخمی از فاصله نزدیک با شلیک به سر کشته شد.» او می‌افزاید این کشتن‌ها «کاملاً غیر ضروری» بود. «این‌ها کشتن از روی ترحم نبود، قتل بود.» طبق شهادت افراد، اعضای رده پایین‌تر تیم‌های تهاجمی، از نیروهای باسابقه‌تر اس‌ای‌اس دستور می‌گرفتند که بازداشتی‌های مرد را بکشند. آن‌ها دستوراتی شبیه این می‌دادند که «او با ما به پایگاه بر نمی‌گردد» یا «مطمئن شو که این بازداشتی از محل عملیات خارج نمی‌شود.» این در حالی است که بازداشتی‌ها افرادی بودند که تسلیم شده بودند، نیروهای ویژه آن‌ها را بازرسی کرده بودند و معمولاً به آن‌ها دستبند زده شده بود و دیگر خطری برای کسی نداشتند و عامل ناامنی به حساب نمی‌آمدند.

برخی اعضای ویژه حتی شمارش‌های شخصی خود را از آدمکشی‌ها داشتند و تعداد بالا برای آن‌ها افتخار به‌شمار می‌رفت؛ به طر مثال در مورد یکی از این نیروهای ویژه گفته شده که در جریان یک مأموریت شش ماهه در افغانستان، شخصاً ده‌ها نفر را کشته بود؛ یکی از هم‌زمانش می‌گوید: «انگار تلاش می‌کرد در هر عملیات یک نفر را بکشد، تقریباً هر شب کسی کشته می‌شد... دیگر بدنام شده بود، واقعاً شبیه یک روان‌پریش بود.» گفته می‌شود آن فرد گلوی یک مرد زخمی افغان را با چاقو بریده بود و پیش از این کار به افسر دیگری گفته بود که دوباره به آن مرد شلیک نکند، «چون می‌خواست خودش آن مرد زخمی را با چاقو بکشد... می‌خواست چاقویش را به خون آغشته کند.»

جنایاتی که پنهان نبود

یکی از افشاگران می‌گوید: «در بعضی عملیات‌ها، نیروها وارد ساختمان‌های شبیه مهمانخانه می‌شدند و همه افراد حاضر را می‌کشتند. به محض ورود،

به همه کسانی که در آنجا خواب بودند شلیک می‌کردند. کشتن آدم‌ها در خواب قابل توجیه نیست.» یک نظامی سابق می‌گوید پس از کنترل یک منطقه، چندین سرباز وارد آنجا می‌شدند و هرکسی را که روی زمین می‌دیدند می‌کشتند. اجساد را بررسی می‌کردند و اگر کسی هنوز زنده بود، کارش را تمام می‌کردند. یعنی تیر خلاص می‌زدند؛ و تأکید می‌کند: «انتظار همین کار می‌رفت، چیز پنهانی نبود. همه می‌دانستند.» غربی‌ها معتقدند به لحاظ امنیتی اشراف کاملی بر جهان دارند و هیچ اقدامی از نگاه آن‌ها پنهان نمی‌ماند. حال چطور می‌توان پذیرفت که از نحوه عملکرد نیروهای خود در کشوری دیگر و حین جنگ که طبعاً حساسیت اطلاعاتی بیشتری دارد، مطلع نبوده‌اند؟! در بخش‌هایی از گزارش تصریح شده دیوید کامرون در دوران نخست‌وزیری خود در انگلیس بارها از اتهامات مربوط به کشتار غیرنظامیان به دست نیروهای ویژه بریتانیا در افغانستان مطلع شده بود. همین اطلاع بی‌آنکه اقدامی عملی و بازدارنده در پی داشته باشد، نشان می‌دهد این جنایات جنگی برای مقامات غربی اهمیتی نداشته است. یکی از این کهنه‌سربازان انگلیسی تصریح دارد «فرماندهان ارشد از این موضوع باخبر بودند.»

جان بی‌ارزش جهان‌سومی‌ها!

بی‌بی‌سی در جای‌جای گزارش اشاره می‌کند کشتن افراد در خواب و یا کشتن کسی که خطری برای فرد نظامی ندارد، خلاف قوانین انگلیس است و شاید می‌خواهد نشان دهد به لحاظ شکل قوانین، چنین پیش‌بینی‌هایی در دولت انگلیس شده است اما درواقع امر، کل گزارش به شکلی غیر مستقیم خبر از بی‌قانونی و هرج‌ومرج در شیوه جنگ نظامیان انگلیسی در کشورهای جهان سوم و ضعیف است. همچنین در این گزارش تصریح شده این جنایات طی بازه یک دهه اتفاق افتاده است، درحالی‌که کمیته‌ای که در انگلیس در حال رسیدگی به جنایات جنگی اینچنینی است، صرفاً یک بازه سه ساله را بررسی می‌کند. آن هم بعد از ۲۴ سال که از آغاز حمله می‌گذرد؛ که نشان می‌دهد جنایت علیه جهان‌سومی‌ها و علیه مردمی که دولت و حاکمیتی پر قدرت برای دفاع از آن‌ها وجود ندارد، چقدر ساده و عادی انگاشته می‌شود.

وقتی یک نظامی آمریکایی با انگلیسی کشته شود، همه جهان باید به خط شوند تا محکوم کنند و خبرش سرخط خبرهاست، اما جان مردم کشورهای ضعیف برای غربی‌ها ارزشی ندارد و شامل ادعاهای حقوق بشری هم نمی‌شود.

نظرات قابل تأمل ایرانیان ذیل گزارش بی‌بی‌سی

نکته‌قابل تأمل دیگر، نظرات ایرانیان ذیل این گزارش بی‌بی‌سی در اینستاگرام است. بسیاری از کاربران ایرانی تأکید کرده‌اند که ببینید اگر نظامی خارجی وارد کشور شود، چه اتفاقاتی می‌تواند رخ دهد و چه جنایاتی علیه مردم غیرنظامی و شهروندان عادی صورت بگیرد. این افراد نظرات خود را خطاب به جریان رانداز و رسانه‌های فارسی‌زبان غربی نوشته‌اند که از حمله نظامی به ایران حمایت می‌کنند و ساده‌لوحانه و شاید هم مزدورانه معتقدند این حملات نه حمله به ایران و مردم ایران، بلکه صرفاً حمله به جمهوری اسلامی است؛ حتی برای فریب مردم می‌گویند این حملات، نیروگاه‌ها و زیرساخت‌های جمهوری اسلامی را هدف قرار می‌دهد، درحالی‌که همه‌یز ساخت‌ها در ایران درواقع متعلق به همه مردم ایران است و نیروگاه جمهوری اسلامی نداریم.

حسن روحانی روایتی را از مذاکرات مقدماتی سعدآباد با سه کشور اروپایی مطرح کرد که نشان می‌دهد، او همچنان برمدار ناواقع‌گرایی قرار دارد

پُر نیست، سبک سیاستمداریشه!



واقعیت امر، اتفاقی نیست. اروپایی‌ها در جریان سه نشست در بروکسل، وین و نیویورک، متعهد شدند که ایران همچنان از منافع برجام بهره‌برد. خروجی این نشست‌ها نهایتاً سازوکاری به نام اینستکس را ایجاد کرد که اروپایی‌ها متعهد شدند به تبادل مالی خود با ایران ادامه دهند که امتیاز ویژه‌ای نبود؛ چراکه فعالیت اینستکس، فقط شامل کالاهایی مثل مواد غذایی و دارویی می‌شد که در آن زمان تحت تحریم‌های آمریکا قرار نداشت. این ماجرا تا آنجا ادامه پیدا کرد که حسن روحانی هم صراحتاً به این موضوع اشاره کرد که اینستکس، «تو خالی» است و نهایتاً هم ایران، کام به‌گام، تعهدات خود را کاهش داد. بعد از آن هم اروپا با شیطنت و سیاسی‌کاری‌های آژانس به دنبال محکوم کردن ایران به نقض تعهدات هسته‌ای بود. روایت‌ناگفته و تازه حسن روحانی درست‌زمانی منتشر شده که فرانسه، صراحتاً ایران را تهدید کرده که اگر مذاکرات با آمریکا به نتیجه نرسد، مکانیسم ماشه علیه ایران فعال می‌شود. واقع امر آن است که ایران چه در زمان برجام چه پس از آن مذاکره با اروپایی‌ها و حتی تبادل پیام با آمریکا را قطع نکرده و همچنان به دنبال حل پرونده هسته‌ای ایران از طریق گفت‌وگو با نهایست. اما نکته مهم آن است که نباید در دام خوش‌بینی و بدبینی افراطی افتاد و باید این گزاره را پذیرفت که مذاکرات و مناسبات دیپلماتیک، بر مبنای سود و زیان و تضمین‌های قابل انکا، دستاوردها سازند، اما آنچه دیر وقت شورای عالی امنیت ملی به آن اتکا می‌کند، حساب باز کردن بیش از اندازه و ذوق‌زدگی در مورد اظهاراتی است که اروپایی‌ها مطرح می‌کنند. موضوعی که نشان می‌دهد روحانی هنوز از باورهای ۱۰ و ۲۰ سال گذشته خود در مورد اروپایی‌ها عقب‌نشینی نکرده است.

اینستکس یادتان رفته؟

نکته عجیب اظهاراتی که حسن روحانی مطرح می‌کند، اعتماد قابل توجه او به اظهاراتی بود که اروپایی‌ها در آن جلسه مطرح کردند، در حالی که علاوه بر تجربه سعدآباد، بعدها ی اروپایی‌ها در مورد توافق برجام هم هنوز در خاطر افکار عمومی هست. بعد از خروج آمریکا از برجام و در حالی که حسن روحانی تأکید داشت که اروپایی‌ها به توافق برجام پایبند خواهند بود، اما در

همان ذوق‌زدگی تکراری

روحانی در بخش دیگری از صحبت‌هایش، اظهارنظر عجیبی را مطرح می‌کند و تأکید دارد تصمیمی که در مورد تعلیق برنامه هسته‌ای ایران گرفته شد، در جلوگیری از حمله بوش پسر به ایران مؤثر بوده است. تهدیدی که آمریکایی‌ها در مواجهه با برنامه غنی‌سازی هسته‌ای ایران مطرح می‌کنند، بر همین اصل تکیه دارد. آن‌ها حداقل در اظهارات رسانه‌ای دوگانه جنگ و مذاکسه را تکرار می‌کنند؛ به این معنی که با توافق کنید یا تأسیسات هسته‌ای بمباران می‌شود. توافق مطلوب را توافقی می‌دانند که نهایتاً منجر به تعطیلی غنی‌سازی مواد هسته‌ای در ایران شود. درواقع آن‌ها روی فشار افکار عمومی و سیاستمدارانی که هر توافقی را بهتر از بی‌توافقی می‌دانند، حساب ویژه باز کردند و به همین منظور، این اظهارات را مطرح می‌کنند که طیف مشتاق مذاکره را به اعمال فشار و تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی سوق دهند. اظهارنظری که روحانی مطرح می‌کند، بازی در همین زمین است. او با روایت تحولات در دوران بوش پسر به این گزاره تأکید دارد که باید به هر قیمتی شده بهانه را از کشور‌های متخاصم گرفت و باید از جنگ فاصله بگیریم. معنای این اظهارنظر در موقعیت فعلی آن است که اگر طرف مقابل تعطیلی برنامه هسته‌ای را طلب کرد، آن را انجام دهیم تا آن‌ها بهانه‌ای برای حمله نظامی به ایران نداشته باشند. در حالی که مواجهه‌ای که تیم امنیت ملی آمریکا با پرونده هسته‌ای ایران دارد آنقدر ساده نیست، درواقع آن‌ها روی واکنش طیف سیاسی داخل ایران، حساب ویژه‌ای باز کرده‌اند، به همین منظور خواسته‌های حداکثری خود را در رسانه‌ها مطرح می‌کنند تا ابزار فشاری در میز مذاکره داشته باشند؛ اصطلاحاً می‌خواهند به مرگ بگیرند که ایران به تب راضی نشود، تکنیکی که ترامپ تقریباً در مورد همه کشورهایی که با آن‌ها تعاملات یا چالش‌هایی داشته، اعمال کرده است و با ترساندن ایران به دنبال اجرایی کردن طرح لیبی‌سازی هستند. آنچه حسن روحانی به آن اشاره و تأکید دارد، تکرار اشتباه سیاستمدارانی است که متشابه این اظهارنظر‌ها را در مورد مذاکرات مطرح کردند. به این معنی که می‌توان بهانه را از آمریکا گرفت، در حالی که حتی اگر بر مبنای اصول مذاکرات و استانداردهای بین‌المللی مذاکره کنیم، اصل اساسی آن است که از موضع ضعف و با هدف دادن امتیاز پای میز مذاکره نرویم، بیان این اظهارات، دست‌تیم مذاکره‌کننده را خالی می‌کند و او را در موضع ضعف قرار می‌دهد. علاوه بر این او همچنان به این گزاره تأکید دارد مذاکراتی که زیر نظر او انجام شده چه در سعدآباد، چه مذاکراتی مثل برجام، سایه جنگ را از سر کشور برداشته است. این تفکر غلط که باید برای جلوگیری از وقوع جنگ، امتیازاتی بدهیم و همین که جنگ نمی‌شود، خود یک امتیاز و دستاورد است، بازی در زمین مذاکره در ازای رفع تهدید است. به‌نظر می‌رسد روحانی هنوز همان نسخه‌ای که در مورد برجام دنبال کرد را بهترین گزینه می‌داند و به عنوان سردهسته ذوق‌زدگان و خوش‌بینان مذاکره، معتقد است ما باید بهانه را از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها بگیریم، در حالی که فضا را برای زیاده‌خواهی طرف مذاکره فراهم می‌کند.